

منطق

دروس فی علم المنطق

علامہ محمد رضا المظفر قدس سرہ

(سطح ۲)

درس ۰۳

علم



مرکز آموزش های غیر حضوری
حوزه های علمیه کولاهران

شناسنامه درس

- عنوان کلی درس: منطق ۱
- منبع درس: محمد رضا المظفر، دروس فی علم المنطق، تحقیق: محمود منتظری مقدم، نشر هاجر
- مبحث: علم
- شماره درس: ۳
- مقطع تحصیلی: سطح ۲
- استاد:
- آموزشیار: حسین قاسمی
- ناظر تولید: اداره تولید محتوا
- ارزیاب ساختار و محتوا: محمد میثم حقگو
- ویراستار: محمد میثم حقگو
- صفحه آرا:
- نوبت تولید: پیش تولید / تابستان ۹۴



فهرست

۵	(۱) مقدمه
۶	(۱) متن عربی
۷	(۱) شرح درس
۷	(۲) موضوع علم منطق
۷	(۳) علم
۸	(۴) اقسام علم حصولی
۸	(۵) ۱. علم حسی
۱۰	(۵) ۲. علم خیالی
۱۰	(۵) ۳. علم وهمی
۱۱	(۵) ۴. علم عقلی
۱۳	(۲) علم منطق و عقل
۱۴	(۲) تعریف علم
۱۵	(۱) نموداربندی
۱۶	(۱) ترجمه
۲۰	(۱) چکیده
۲۱	(۱) آزمون
۲۲	(۱) دانش‌افزایی
۲۲	(۲) ۱. علم حضوری و حصولی
۲۳	(۲) ۲. فرق بین علم حضوری و حصولی
۲۳	(۲) ۳. تعاریف مختلف از علم
۲۴	(۲) ۴. معانی اصطلاحی علم
۲۴	(۲) ۵. علم قبل از تولد
۲۵	(۲) ۶. مراتب ادراک
۲۵	(۳) ۱. مرتبه حس
۲۵	(۳) ۲. مرتبه خیال
۲۶	(۳) ۳. مرتبه تعقل
۲۶	(۲) ۷. نقش عقل در شناخت
۲۶	(۳) الف) تجزیه و تحلیل
۲۷	(۳) ب) تعمیم
۲۷	(۳) ج) تجرید



۲۷

(۲) ۸. تفاوت خیال و متخیله

۲۸

(۲) ۹. معانی وهم

۲۹

(۱) پژوهش

۳۰

(۱) دانش‌نامه

۳۱

(۱) منابع





مقدمه

در درس‌های گذشته، فایده منطق و تعریف آن بیان شد و پس از آن، نوبت به موضوع منطق می‌رسد. در این درس به توضیحی درباره علم و نحوه حصول آن پرداخته و ضمن بیان اقسام علم حصولی (حسی، خیالی، وهمی و عقلی) و رابطه آنها با یکدیگر، به بیان وجه اشتراک و امتیاز انسان نسبت به حیوانات در این ادراکات می‌پردازد و پس از بیان ویژگی‌های ادراک عقلی، ارتباط منطق با قوه عقل بیان می‌شود. در درس‌های آینده موضوع اصلی منطق که مدرکات تصویری و تصدیقی یا همان معرف^۱ و حجت^۲ است، بیان خواهد شد.

بیان موضوع از آن جهت اهمیت دارد که به مباحث منطق، نظم و انسجام داده و از طرح مباحث بی ارتباط و استطرادی جلوگیری می‌کند.

در این کتاب ابتدا به بیان مراحل حصول علم و اقسام آن پرداخته و ترتیب منطقی بین مراحل ادراک از حس تا عقل را رعایت نموده، و ضمن اشاره به برخی ویژگی‌های عقل، رابطه علم منطق را با مدرکات قوه عقل توضیح داده است. بحث علم در کتب منطقی سابقه چندانی ندارد^۳ و در کتب منطقی سابق از جمله حاشیه مولی عبدالله^۴، بحث موضوع را از «معلوم تصویری و تصدیقی» شروع می‌کند.^۵ لذا پرداختن به بحث علم به طور مستقل، از ویژگی‌های این کتاب است.

از دانش‌پژوه محترم انتظار می‌رود پس از گذراندن این درس بتواند:

۱. مراحل ادراک و ترتیب منطقی بین ادراکات را شرح دهد؛
۲. وجه تمایز ادراک انسان از سایر حیوانات را توضیح دهد؛
۳. ویژگی‌های علم عقلی را بیان کند؛
۴. رابطه منطق با علم عقلی را توضیح دهد؛
۵. تعریف علم را بداند و تشریح کند.

^۱ ر.ک: دانش‌نامه.

^۲ ر.ک: دانش‌نامه.

^۳ ر.ک: مظفر، محمد رضا؛ منطق؛ ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ ج ۱، ص ۱۳ (ذیل یادداشت مترجم، ویژگی ششم).

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.

^۵ یزدی، مولی عبد الله بن شهاب الدین حسین؛ الحاشیه علی تهذیب المنطق؛ ص ۱۸.



متن عربی

العلم

تمهید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ مَفْطُورًا عَلَى التَّفْكِيرِ، مُسْتَعِدًّا لِتَحْصِيلِ الْمَعَارِفِ بِمَا أُعْطِيَ مِنْ قُوَّةٍ عَاقِلَةٍ مَفْكُورَةٍ يَمْتَازُ بِهَا عَنِ الْعَجْمَاوَاتِ. وَ لَا بِأَسْ بِيَانِ مَوْطِنِ هَذَا الْاِمْتِيَازِ مِنْ اَقْسَامِ الْعِلْمِ الَّذِي نَبْحَثُ عَنْهُ، مَقْدَمَةً لِتَعْرِيفِ الْعِلْمِ وَ لِبَيَانِ عِلَاقَةِ الْمُنْطِقِ بِهِ، فَنَقُولُ:

أ. إِذَا وُلِدَ الْإِنْسَانُ، يُولَدُ وَ هُوَ خَالِي النِّفْسِ مِنْ كُلِّ فِكْرَةٍ وَ عِلْمٍ فَعَلِيٍّ، سِوَى هَذَا الْاِسْتِعْدَادِ الْفَطْرِيِّ. فَإِذَا نَشَأَ وَ أَصْبَحَ يَنْظُرُ وَ يَسْمَعُ وَ يَذُوقُ وَ يَشْمُ وَ يَلْمَسُ، نَرَاهُ يَحْسُ بِمَا حَوْلَهُ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ يَتَأَثَّرُ بِهَا التَّأَثُّرَ الْمُنَاسِبَ، فَتَنْفَعِلُ نَفْسُهُ بِهَا، فَنَعْرِفُ أَنَّ نَفْسَهُ الَّتِي كَانَتْ خَالِيَةً، أَصْبَحَتْ مَشْغُولَةً بِحَالَةٍ جَدِيدَةٍ نَسَمِّيْهَا «الْعِلْمَ»؛ وَ هِيَ: الْعِلْمُ الْحَسِّيُّ الَّذِي هُوَ لَيْسَ إِلَّا حَسَّ النِّفْسِ بِالْأَشْيَاءِ الَّتِي تَنَالُهَا الْحَوَاسِ مِثْلَ الْبَاصِرَةِ، السَّمَاعَةِ، الشَّمَامَةِ، الذَّائِقَةِ، اللَّامِسَةِ. وَ هَذَا أَوَّلُ دَرَجَاتِ الْعِلْمِ.

ب. ثُمَّ تَتَرَقَّى مَدَارِكُ الطِّفْلِ فَيَتَصَرَّفُ ذَهْنُهُ فِي صُورِ الْمَحْسُوسَاتِ الْمَحْفُوظَةِ عِنْدَهُ، فَيُنَسِّبُ بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ، وَ يُؤَلِّفُ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ؛ تَأْلِيفًا قَدْ لَا يَكُونُ لَهُ وَجُودٌ فِي الْخَارِجِ، كَتَأْلِيفِهِ لَصُورِ الْأَشْيَاءِ الَّتِي يَسْمَعُ بِهَا وَ لَا يَرَاهَا، فَيَتَخِيلُ الْبَلَدَةَ الَّتِي لَمْ يَرَهَا، مُؤَلِّفَةً مِنَ الصُّورِ الذَّهْنِيَّةِ الْمَعْرُوفَةِ عِنْدَهُ مِنْ مَشَاهِدَاتِهِ لِلْبِلْدَانِ. وَ هَذَا هُوَ: «الْعِلْمُ الْخَيَالِيُّ» يَحْصُلُ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ بِقُوَّةِ «الْخِيَالِ»، وَ قَدْ يَشَارِكُهُ فِيهِ بَعْضُ الْحَيَوَانَاتِ.

ج. ثُمَّ يَتَوَسَّعُ فِي إِدْرَاكِهِ إِلَى أَكْثَرِ مِنَ الْمَحْسُوسَاتِ، فَيَدْرِكُ الْمَعْنَى الْجَزْئِيَّةَ الَّتِي لَا مَادَّةَ لَهَا وَ لَا مِقْدَارَ؛ مِثْلَ: حُبِّ أَبِيهِ وَ لِهَ وَ عِدَاوَةِ مَبْغُضِيهِ، وَ خَوْفِ الْخَائِفِ، وَ حُزْنِ الثَّائِلِ، وَ فَرَحِ الْمُسْتَبْشِرِ... وَ هَذَا هُوَ: «الْعِلْمُ الْوَهْمِيُّ» يَحْصُلُ عَلَيْهِ الْإِنْسَانُ كَغَيْرِهِ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ بِقُوَّةِ «الْوَهْمِ». وَ هِيَ (هَذِهِ الْقُوَّةُ) مَوْضِعُ افْتِرَاقِ الْإِنْسَانِ عَنِ الْحَيَوَانَاتِ.

د. ثُمَّ يَذْهَبُ (أَيُّ الْإِنْسَانِ) فِي طَرِيقِهِ وَحْدَهُ مَتَمِّيزًا عَنِ الْحَيَوَانَاتِ بِقُوَّةِ الْعَقْلِ وَ الْفِكْرِ الَّتِي لَا حَدَّ لَهَا وَ لَا نِهَايَةَ، فَيَدْبُرُ بِهَا دَفَّةً مَدْرَكَاتِهِ الْحَسِّيَّةَ وَ الْخَيَالِيَّةَ وَ الْوَهْمِيَّةَ، وَ يَمَيِّزُ الصَّحِيحَ مِنْهَا عَنِ الْفَاسِدِ، وَ يَنْتَزِعُ الْمَعْنَى الْكَلِّيَّةَ مِنَ الْجَزْئِيَّاتِ الَّتِي أَدْرَكَهَا فَيَتَعَقَّلُهَا، وَ يَقِيْسُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَ يَنْتَقِلُ مِنْ مَعْلُومٍ إِلَى آخَرَ، وَ يَسْتَنْتِجُ وَ يَحْكُمُ، وَ يَتَصَرَّفُ مَا شَاءَتْ لَهُ قُدْرَتُهُ الْعَقْلِيَّةُ وَ الْفِكْرِيَّةُ. وَ هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي يَحْصُلُ لِلْإِنْسَانِ بِهَذِهِ الْقُوَّةِ هُوَ الْعِلْمُ الْأَكْمَلُ الَّذِي كَانَ بِهِ الْإِنْسَانُ إِنْسَانًا، وَ لِأَجْلِ نُمُوِّهِ وَ تِكَامُلِهِ وَضَعْتَ الْعُلُومَ وَ أَلْفَتْ الْفُنُونَ، وَ بِهِ تَفَاوَتَتْ الطَّبَقَاتُ وَ اخْتَلَفَتْ النَّاسُ. وَ عِلْمُ الْمُنْطِقِ وَضَعُ مِنْ بَيْنِ الْعُلُومِ، لِأَجْلِ تَنْظِيمِ تَصَرُّفَاتِ هَذِهِ الْقُوَّةِ خَوْفًا مِنْ تَأْثِيرِ الْوَهْمِ وَ الْخِيَالِ عَلَيْهَا وَ مِنْ ذَهَابِهَا فِي غَيْرِ الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ لَهَا.

تعريف العلم

إِنَّ الْإِدْرَاكَ أَوْ الْعِلْمَ إِنَّمَا هُوَ انْطِبَاعُ صُورِ الْأَشْيَاءِ فِي نَفْسِكَ وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ مَدْرَكَاتِكَ فِي جَمِيعِ مَرَاتِبِهَا، كَمَا تَنْطَبِعُ صُورُ الْأَشْيَاءِ فِي الْمَرَاةِ. وَ لِذَلِكَ عَرَّفُوا الْعِلْمَ بِأَنَّهُ: «حُضُورُ صُورَةِ الشَّيْءِ عِنْدَ الذَّهْنِ»^١.

١. مظفر، محمد رضا؛ دروس فی علم المنطق، ج ١ ص ١٣ - ١٤.

شرح درس^۱

موضوع علم منطق

علم

سومین مطلبی که در مقدمه ذکر می‌شود، مربوط به بیان موضوع علم منطق^۲، یعنی معرف^۳ و حجت^۴ (تصورات^۵ و تصدیقات^۶) است. اما مرحوم مظفر (ره)^۷ قبل از تبیین موضوع علم منطق، بحث را از مسئله تعریف «علم» و اقسام آن شروع می‌کند. در بیان و شرح این مسئله باید بگوییم:

معنا و مفهوم کلمه علم از بدیهیات است. علم در مقابل جهل، دانایی و دانستن را گویند،^۸ ولی مصداق و حقیقت علم از امور بسیار مجمل و مبهم است که به این آسانی نمی‌توان به کنه آن رسید.

دلیل این که شناخت قابل تعریف نیست این است که گفته‌اند: ما همه چیز را به علم می‌شناسیم، اگر بخواهیم علم را به علم تعریف کنیم این تعریف، دوری خواهد بود، و اگر بخواهیم به غیر علم بشناسیم لازم است اول آن غیر علم را توسط علم بشناسیم و آنگاه علم را به وسیله آن بشناسیم؛ چنین تعریفی نیز مبتلا به اشکال دور^۹ است.

پس آنچه در تعریف شناخت و یا علم گفته می‌شود تعریف^{۱۰} حقیقی نبوده، بلکه تعریف تنبیهی است؛ یعنی مطلبی که در ذهن مخاطب موجود است ولی مورد توجه او نیست با الفاظ مشابه و کلمات معادل، برجسته و بارز نشان داده شود.^{۱۱} هدف اصلی شخص منطقی، بحث از علم حصولی^{۱۲} است نه حضوری^{۱۳}. علم حضوری علمی است که در آن، معلوم نزد عالم حاضر بوده و بین آن دو واسطه‌ای نباشد؛ ولی در علم حصولی، خود معلوم نزد شخص عالم حاضر نیست، بلکه تصویری از معلوم در نفس عالم وجود داشته و وی به واسطه این تصویر، از معلوم آگاه است.^{۱۴} مصنف پیش از بیان تعریف و تقسیمات علم حصولی مقدمه‌ای ذکر می‌کند و آن این‌که:

^۱ در تدوین شرح درس از این منبع استفاده زیادی شده است: محمدی، علی؛ شرح منطق مظفر؛ ج ۱، ص ۱۹ تا ۲۹

^۲ ر.ک: دانش‌نامه.

^۳ ر.ک: دانش‌نامه.

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.

^۵ ر.ک: دانش‌نامه.

^۶ ر.ک: دانش‌نامه.

^۷ ر.ک: دانش‌نامه.

^۸ برای مطالعه بیشتر در مورد معانی علم، ر.ک: دانش‌افزایی، عنوان «معانی اصطلاحی علم»

^۹ در مورد تعریف دوری در درس‌های آینده توضیح کامل داده خواهد شد.

^{۱۰} ر.ک: دانش‌نامه.

^{۱۱} جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی؛ ج ۱۳، ص ۸۷

^{۱۲} ر.ک: دانش‌نامه.

^{۱۳} ر.ک: دانش‌نامه.

^{۱۴} برای توضیح بیشتر در مورد علم حضوری و حصولی و تفاوت آن‌ها ر.ک: دانش‌افزایی، عنوان «علم حضوری و حصولی».



خداوند بر انسان ممت گذاشته و وی را عاقل و متفکر قرار داده است؛ لذا بشر، استعداد و توانایی فراگرفتن معارف الهی و بشری و جمیع علوم را دارا است و با تحصیل علم، آنها را شکوفا می‌کند؛ برخلاف سایر حیوانات که دارای چنین استعدادهایی نیستند.

حال باید دید علم و دانش دارای چند مرحله است؟ در کدامین مرحله انسان با سایر موجودات زنده، مشترک، بلکه حیوانات قوی‌ترند؟ در کدام مرحله انسان از سایر موجودات جدا شده و آن مرحله از علم و ادراک^۱ مخصوص بشر است و ارزش والای انسانی انسان است؟

اقسام علم حصولی

علم حصولی^۲ دارای چهار شعبه و مرحله است^۳:

۱. علم حسی^۴

انسان هنگام تولد، جاهل و خالی الذهن است. هنگامی که کودک از مادر متولد می‌شود، صفحه ذهن و نفس و روح او از هرگونه فکر و اندیشه و دانشی تهی بوده و هیچ معرفتی از معارف را دارا نیست. صفحه جان و روان او مانند آینه‌ای صاف است که هیچ عکس و تصویری در آن نقش نبسته و در این مرحله، غیر از استعداد و قوه و قابلیت فطری و خدادادی، هیچ ندارد. تمام سرمایه او همین استعداد و آمادگی است، همراه با ابزار شناختی که خداوند حکیم، در اختیار او قرار داده است؛ ولی همین کودک دارای حواس ظاهری، یعنی قوای بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه است که به کمک آنها تدریجاً به کسب معلومات حسی و آگاهی از جهان محسوسات می‌پردازد. یعنی چشم باز می‌کند و کم‌کم با رنگ‌های مختلف و صداهای گوناگون آشنا می‌شود؛ به کمک قوه لامسه، سرما، گرما، زبری و نرمی اشیاء را لمس می‌کند؛ و از هریک از امور و اشیاء، یعنی رنگ‌ها، صداها، مزه‌ها، بوها و... اثر خاصی را پذیرفته و عکس‌العمل مناسبی را در قبال آنها از خود بروز می‌دهد. مثلاً بعضی رنگ‌ها به چشم او جالب است و از رنگ سبز یا آبی خوشش می‌آید. در برابر صداها عکس‌العمل دارد. از بعضی مزه‌های تلخ یا ترش متنفر می‌شود و مزه شیرین را می‌پسندد. همین‌گونه از بوها، اجسام، سرما و گرما، شاد یا ناراحت می‌شود به دنبال آشنایی طفل با محسوسات، پدر و مادر و دیگران به خوبی می‌توانند بفهمند که نفس و جان کودک تا دیروز از یک رنگ یا طعم یا بو خالی بود، ولی حالا به آن مشغول شده و تصویری از آنها در نفس خود دارد. نام این حالت جدید را که با حالت پیش از ادراک و احساس این امور مغایر است «علم حسی» می‌گذاریم.

^۱ ر.ک: دانش‌نامه.

^۲ برای مطالعه بیشتر در مورد علم حصولی و تفاوت آن با علم حضوری، ر.ک: دانش‌افزایی، عنوان «علم حضوری و حصولی» و «فرق بین علم حضوری و حصولی»

^۳ این دسته بندی بر خلاف نظر مشهور حکماء در باره مراتب ادراک و تعریف هر کدام است. برای مطالعه بیشتر ر.ک: دانش‌افزایی، عنوان «مراتب ادراک».

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.

در این مرحله، حواس ارتباط مستقیم با خارج دارند؛ به این معنا که چشم به صورت مستقیم تصویر اشیاء بیرونی را درک می‌کند و به نفس می‌فرستد. این تصویری که در ذهن پدیدار شده تا وقتی حسی شمرده می‌شود که ارتباط مستقیم حواس پنج‌گانه با بیرون برقرار باشد.

بنابراین علم حسی عبارت است از: علم به محسوسات به وسیله ارتباط مستقیم حواس با آنها. محسوسات عبارتند از: امور مادی‌ای که توسط حواس پنج‌گانه ظاهری به طور مستقیم درک می‌شوند. حواس پنج‌گانه عبارتند از:

۱. قوه باصره یا بینایی که توسط آن رنگ‌ها را مشاهده می‌کنیم؛

۲. قوه سامعه یا شنوایی که توسط آن صداها را می‌شنویم؛

۳. قوه ذائقه یا چشایی که توسط آن مزه‌ها را می‌چشیم؛

۴. قوه شامه یا بویایی که توسط آن بوها را استشمام می‌کنیم؛

۵. قوه لامسه یا بساوی که توسط آن، اجسام اطراف خود را لمس کرده و از نرمی و لطافت یا زبری و ضخامت آنها آگاه می‌شویم.

علوم حسی، نخستین درجه از درجات علمی بشر است که از محسوسات شروع می‌کند و تا عمیق‌ترین مسایل عقلی و فلسفی و ماوراء طبیعی پیش می‌رود. سرمایه اصلی انسان برای رسیدن به اکثر^۱ علوم و دانش‌های طبیعی، ریاضی و فلسفی، عقلی و نقلی، جزئی و کلی، مادی و معنوی همین علوم حسی است. بنابراین اگر کسی فاقد این احساسات باشد، هرگز قدرت کسب سایر مراتب علمی را هم نخواهد داشت. از این‌رو گفته‌اند: «من فقد حساً فقد علماً»؛ یعنی هرکس حسی از حواس ظاهری را از دست دهد، علم مربوط به آن بخش را از دست داده است؛ مثلاً آدم نابینا، از ادراک رنگ‌ها عاجز است و آدم ناشنوا، از ادراک صداها.

انسان در این مرحله از ادراکات یعنی ادراک حسی، با سایر موجودات زنده شریک است. برخی از جانداران مانند انسان دارای همه حواس ظاهری و برخی دارای بعضی از حواس پنج‌گانه هستند. البته همه حیوانات حداقل دارای حس^۲ لامسه هستند. مثلاً کرمی که در دل گل و لای و خاک زندگی می‌کند نیز دارای قوه لمس است؛ برخلاف گیاهان^۳ که اگر قطع هم بشوند، هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. البته برخی از حیوانات، در پاره‌ای از این احساس‌ها از انسان به مراتب قوی‌ترند.

ویژگی صور حسی این است که هم دارای ماده هستند و هم مقدار؛ یعنی هم متصل به ماده خارجی بوده و با آن در ارتباط است و هم دارای طول و عرض و ارتفاع یا سایر مقادیر حسی است.

^۱ تعبیر به اکثر به این خاطر است که برخی از علوم، حضوری اند و از حس ظاهری هیچ کمکی نمی‌گیرند مثلاً علم به این که «غم ناخوشایند است» و «غم غیر از شادی است». (مظفر، محمد رضا؛ منطق، ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ ج ۱، ص ۲۲؛ پاورقی محسن غرویان)

^۲ ر.ک: دانش‌نامه.

^۳ البته بر اساس دیدگاه عرفی و سطحی در مورد گیاهان که آنها را فاقد احساس دانسته و فقط رشد و تغذیه و تولید مثل را به آنها نسبت می‌دهند. هرچند بر اساس یافته‌های علم امروزی، می‌توان برخی حواس را به گیاهان نسبت داد. (ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی زیست‌شناسان به نشانی:

<http://zistshenasan.ir/tag/%D8%AD%D9%88%D8%A7%D8%B3-%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D9%87%D8%A7%D9%86>

۲. علم خیالی

به نظر مصنف، علم خیالی^۱ عبارت است از علوم و دانش‌هایی که توسط قوه خیال^۲ نصیب انسان می‌شود. پس از عکس‌برداری و فیلم‌برداری ذهن و نفس از محسوسات و نقش بستن صورت محسوسات در ذهن، ذهن قادر است در این صور حسی تصرفاتی انجام دهد و برخی از آن صور را با بعضی دیگر مقایسه کند و در عالم خیال، پیش خود محاسبه کند که مثلاً این صورت حسی از آن صورت، بلندتر است. یا فلان نور و روشنایی از فلان نور دیگر، قوی‌تر، روشن‌تر یا مثل آن است. این مزه شیرین‌تر است، آن بوی، بوی خوش است. این جسم، نرم‌تر و لطیف‌تر است. گاهی از این صور حسی موجودات خیالی‌ای تصویر کرده و می‌سازد که هرگز در خارج وجود ندارند. مثلاً دریایی از جیوه، کوهی از یاقوت، صحرایی پر از مار و یا انسانی هزارپا را تصور می‌کند.

اصولاً قوه خیال در کودکان و در سنین کودکی خیلی قوی است و هر کودکی به تناسب محیط زندگی (و اموری که با آنها انس دارد و به نحوی از آنها ترسیده یا خوشش آمده) تصویرهای خیالی را در ذهن خود می‌پروراند و گاهی آن قدر خیالش قوی است که از تصویر صحنه وحشتناک، فریادش بلند می‌شود.

در این مرحله نیز پاره‌ای از حیوانات با انسان‌ها مشترک بوده و تصویرهای خیالی دارند و برخی مزه‌ها را بیشتر دوست دارند و از بعضی بوها بیشتر خوششان می‌آید.

ویژگی صور خیالی این است که دارای ماده نیستند ولی دارای مقدار هستند؛ بدین معنا که مرتبط با ماده خارجی بوده و اتصالش با آن قطع شده است؛ اما مقدار آن را دارد؛ مثلاً اگر تصویر کوه به قوه خیال وی آمده، ماده این کوه در این تصویر نیست ولی طول و عرض و ارتفاع و سایر مقادیر حسی در این تصویر وجود دارد.

۳. علم وهمی

انسان می‌تواند قدم از محسوسات، صور حسی و خیالی فراتر گذاشته و یک سلسله معانی جزئی^۳ را نیز درک کند. معانی در مقابل صور هستند؛ یعنی اموری که از مقوله معنا بوده و مجرد هستند نه مادی^۴. جزئی بودن این معانی هم در مقابل معانی کلی^۵ است که ادراک آنها کار عقل است.

مثلاً کودک انسانی محبت والدین خود را ادراک می‌کند. محبت از امور معنوی و جزئی است، یعنی اضافه به والدین دارد و گرنه محبت کلی با وهم^۶ ادراک نمی‌شود. هم‌چنین عداوت دشمنان و کسانی که او را دوست ندارند را درک می‌کند و

^۱ ر.ک: دانش‌نامه.

^۲ باید توجه داشت که «خیال» با «متخیله» تفاوت دارد. برای مطالعه در این زمینه، ر.ک: دانش‌افزایی، عنوان «فرق خیال و متخیله»

^۳ ر.ک: دانش‌نامه.

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.

^۵ ر.ک: دانش‌نامه.

^۶ ر.ک: دانش‌نامه.

^۷ ر.ک: دانش‌نامه.

نیز ترس انسان هراسناک که از صحنه‌ای خاص ترسیده را درک می‌کند؛^۱ با اینکه ترس، امری معنوی و باطنی است، ولی از راه آثار و نشانه‌های چهره شخص، قابل ادراک است. همچنین غم و اندوه انسان مصیبت‌زده و داغ‌دیده را ادراک می‌کند و نیز شادمانی و سرور و انبساط شخص بشارت داده شده را ادراک می‌کند. تمامی اینها معانی جزئی هستند و با قوه^۲ واهمه^۳ ادراک می‌شوند. در این قدم نیز برخی از حیوانات با انسان شریک هستند.

مرحوم ملاصدرا در توضیح قوه واهمه فرموده است: «فخلق الله للحيوانات الكاملة كالفرس و غيره قوه يدرک بها معنی جزئيا لا تدخل تحت حس و لا تخيل و تلك القوه هي الواهمه؛ فان الفرس مثلا يحذر من الاسد اذا رآه اولاً من غير أن يتأذى به، فلا يكون حذره موقوفاً على أن يحس به مرة و... يتأذى به و كذا الشاة يرى الذئب اولاً فيحذره و يرى الجمل و البقر و هما اعظم منه شكلاً و اهول صورة فلا يحذرهما.»^۳

ویژگی علم وهمی آن است که نه دارای ماده است و نه مقدار، ولی جزئی است؛ مثلاً درک محبت والدین توسط کودک، نه ماده دارد و نه مقدار؛ اما جزئی است یعنی درک یک رابطه شخصی بین این طفل و والدینش بوده و مفهوم کلی محبت درک نشده است.

تا اینجا حیوانات دیگر با انسان در ادراک شریک بوده و از معلومات حسی، خیالی و وهمی، همگان سهم و بهره‌ای داشتند؛ اما ادراکات حیوان به همین‌جا پایان می‌پذیرد و بیش از آن ادراکی ندارد، ولی ادراک انسان در اینجا متوقف نشده و قدم برتری دارد.

۴. علم عقلی

از مراحل مشترک پیشین که بگذریم، انسان دارای یک مرتبه اختصاصی است که هیچ یک از حیوانات در آن مرحله حضور نداشته و با انسان شریک نیست و آن مرحله، قوه عقل^۴ و فکر است که ویژگی‌های آن در ذیل بیان می‌شود:

الف) بی حد و مرز بودن

حد و مرزی برای ادراکات عقلی نیست و به جایی منتهی نمی‌شود، بلکه بالاتر از هر مرتبه‌ای، مرحله‌ای وجود دارد و بشر توان رسیدن به آن را دارد.

قرآن در این باره می‌فرماید: قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱ یعنی پرنده بلندپرواز اندیشه خود را تا بلندای آسمان‌ها و ژرفای زمین و در سطح عالم آفرینش با همه وسعت و عرض و طول و عمقش به پرواز درآورد و به هیچ مرحله‌ای

^۱ مقصود از درک انسان هراسناک، وجود خوف در وی نیست؛ چرا که در این صورت، علم او علم حضوری خواهد بود. بلکه مقصود درک کردن مفهوم ترس است درحالی‌که به یک انسان هراسناک خاصی اضافه شده است، اعم از آنکه آن انسان خود او باشد، یا شخص دیگری؛ تا یک مفهوم مضاف به جزئی بوده، و علم وهمی به‌شمار آید. (مظفر، محمد رضا؛ منطق؛ ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ ج ۱ ص ۲۴).

^۲ ر.ک: دانش‌نامه.

^۳ خداوند برای حیوانات کاملی مانند اسب و نظیر آن، نیرویی آفریده که به‌وسیله آن، معانی جزئی را درک می‌کند؛ معانی‌ای که نه حس می‌شوند و نه به خیال در می‌آیند. این قوه «واهمه» نام دارد. به عنوان مثال، اسب وقتی شیر را برای اولین بار هم ببیند، فرار می‌کند هرچند آزاری از او ندیده باشد؛ یعنی ترس او به خاطر احساس قبلی و یا خاطره بد از شیر نیست. همین‌طور گوسفند اگر برای اولین بار گرگ را ببیند فرار می‌کند در حالی که اگر گاو یا شتر که چندین برابر گرگ هستند را ببیند، هیچ ترسی به خود راه نمی‌دهد. (الحکمة المتعالیة؛ ج ۸، ص ۱۵۸)

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.



قانع نباشید؛ ولی بشر هنوز در آغاز راه است و به اعتراف دانشمندان، معلومات ما در برابر مجهولاتمان بسان قطره‌ای در برابر اقیانوسی بیکران است.

ب) تدبیر قوای دیگر

عقل است که مدیر و مدبّر مجموعه ادراکات و معلومات حسّی، خیالی و وهمی ما است. زیرا چه بسا حس انسان در ادراکش خطا کند. مثلاً چوبی را که قسمتی از آن بیرون و قسمتی درون آب است، شکسته و کج می‌بیند، یا در ابتدای خیابان که می‌ایستد آخر خیابان را باریک‌تر می‌بیند. خطاهای چشم و گوش بیش از صدها مورد بوده و این عقل است که با تدبیر و اداره این ادراکات، صحیح آنها را از فاسدشان جدا کرده و از معلومات صحیح آن سه مرحله جهت مقاصد خویش استفاده می‌کند.

ج. انتزاع کلیات

به برکت عقل است که از مدرکات و معلومات جزئی، معانی و قواعد کلی انتزاع^۲ می‌شود؛ مثلاً از استقرای^۳ چند حیوان که هنگام جویدن غذا فک پایین خود را می‌جنبانند، به یک نتیجه کلی می‌رسد که «کل حیوان یتحرک فکه الاسفل عند المضع»؛ یا از آزمایش چند مورد آب که در صد درجه از حرارت به جوش می‌آید و تبدیل به بخار می‌شود، به این نتیجه کلی می‌رسد که هر آبی در صد درجه حرارت تبدیل به بخار می‌شود.

بنابراین در استقرا، موارد شخصیه و جزئی‌های را مشاهده کرده و خصوصیات فردی آنها را از آنها جدا می‌کنیم، قدر مشترک آنها را در نظر گرفته و به یک قضیه کلی دست می‌یابیم. استقرا یکی از فعالیت‌های ذهن است و انشاء الله در باب تعریف و توضیح فکر به آن اشاره خواهیم کرد.

د. مقایسه و استنتاج

عقل، معلومات و مدرکات حسّی، وهمی و خیالی را با یکدیگر مقایسه کرده و از آنها نتایجی می‌گیرد و از معلوماتی که اندوخته، به مجهولات پی‌برده و آنها را به معلوم تبدیل می‌کند و مرتب نتایج تازه‌تر و حکم و معلومات جدیدتری را عاید بشر می‌کند. تا هر جا که عقل بدان دسترسی داشته باشد دخل و تصرف داشته و تلاش علمی می‌کند. این علم کلی که توسط عقل نصیب انسان می‌شود عبارت است از علم کامل و کامل‌ترین علوم. ارزش انسان و انسان بودن انسان به واسطه عقل و ادراکات عقل نظری^۴ و عملی^۵ او است؛ و به خاطر رشد و نمو و تکامل انسان، این همه علوم مختلف و فنون گوناگون به رشته تحریر درآمده و پدیدار گشته است.

امتیاز انسان‌ها به علم و عقل است. در سایه عقل است که این همه پیشرفت‌های شگرف نصیب بشر شده است. روزی انسان‌ها در غارها و جنگل‌ها می‌زیستند و امروزه در قصرهای آسمان خراش. انسان‌ها روزی با تخته چوبها و قطعه‌های

^۱ بگو: «نگاه کنید چه چیز (از آیات خدا و نشانه‌های توحیدش) در آسمانها و زمین است!». یونس: ۱۰۱

^۲ ر.ک: دانش‌نامه.

^۳ ر.ک: دانش‌نامه.

^۴ ر.ک: دانش‌نامه.

^۵ ر.ک: دانش‌نامه.

یخ در دریا سفر می‌کردند و امروزه با کشتی‌های غول‌پیکر و زیردریایی‌های بسیار پیچیده، اقیانوسها را زیرپا می‌گذارند. بشر روزی از وجود قاره‌ای به نام آمریکا اطلاع نداشت و علمای هیئت می‌گفتند انسان‌ها در یک چهارم مساحت زمین سکونت دارند، ولی امروزه تمام دنیا به منزله یک خانواده به شمار می‌آید و ارتباطات قوی شده و هر خبر از دورترین نقطه جهان به سرعت در سراسر عالم منتشر می‌شود. روزی اگر مرض وبا و طاعون می‌آمد انسانها را مثل برگ درختان پاییزی بر زمین می‌افکند، ولی امروزه در اثر پیشرفت‌های وسیع پزشکی، جلو بسیاری از این مرگ‌ومیرها گرفته شده است؛ از این‌رو، مبارزه بشر با عوامل طبیعی و قهر طبیعت از قبیل سیل، زلزله و طوفان شگفت‌آور است. روزی تمام معلومات بشر به یک صفحه ختم می‌شد، ولی امروزه معلومات بشر کتابخانه‌های دنیا را پر کرده و گاهی درباره موجود کوچکی به نام مورچه چندین جلد کتاب نوشته می‌شود و تمامی اینها به برکت عقل و اندیشه است. ملاصدرا^۱ می‌گوید:

«و الی الان (تا حدّ وهم) یشارک البهائم الانسان فی هذه الإدراکات (حس و خیال و وهم) و بعد هذا یكون الترقی الی حدود الإنسانیة فیدرک عواقب الأمور و الأشياء الّتی لم یدخل تحت حسّ و لا تخیل و لا توهم و لا یقع الاقتصار فی الحذر و الطلب علی العاجلة بل یحذر الشرور الآجلة و یطلب الخیرات الآخرة فیمیز الله الإنسان من بین حیوان بقوة اخرى هی أشرف من الكل (قوة عقل) بها یدرک منافع الأمور و مضارها و خیرات الآخرة و شرورها».^۲

مرحوم استاد شهید مطهری^۳ نیز در کتاب انسان و ایمان^۴ بحثی کامل در رابطه با امتیاز انسان از سایر حیوانات آورده است.^۵

علم منطق و عقل

حال که با اهمیت قوه عاقله^۶ و جایگاه آن در میان علوم و ادراکات آشنا شدیم، نقش منطق را در این رابطه جویا می‌شویم:

علم منطق تنها علمی است که به منظور تنظیم و سامان بخشیدن به تصرفات و ادراکات بی انتها و همه‌جانبه عقل تدوین شده تا تحت تأثیر قوه واهمه یا خیال واقع نشود و در احکامش از آنها متأثر نگشته و از راه راست خارج نگردد. قواعد منطقی، عقل را در راه راست قرار داده و شیوه درست فکر کردن را به او می‌آموزد تا از سرمایه‌های علمی‌اش به درستی بهره گرفته و در مسیر صحیح، این قوه را به حرکت درآورد تا به نتایج مطلوب برسد.

^۱. ر.ک: دانش‌نامه.

^۲. تا این قسمت یعنی قوه وهم، انسان با حیوانات مشترک بود ولی بعد از این که انسان به حدود انسانیت ترقی کرد، عاقبت کارها و همچنین چیزهایی را درک می‌کند که با حس و خیال و وهم درک نمی‌شوند. از طرفی، تنها به منافع و ضررهای زمان حاضر اکتفا نکرده بلکه به فکر منافع و مضرات آینده و حتی آخرت نیز هست. بنابراین تفاوت انسان با سایر حیوانات با نیرویی دیگر است که از همه برتر و شرافت مند تر است به نام «قوه عقل» که بوسیله آن منافع و ضررهای دنیوی و اخروی کارها را درک می‌کند (صدرالمطالین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ همان‌جا، ص ۱۵۸)

^۳. ر.ک: دانش‌نامه.

^۴. ر.ک: دانش‌نامه.

^۵. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۲ ص ۲۲.

^۶. ر.ک: دانش‌نامه.

تعریف علم

آنچه تاکنون گفتیم مقدمه‌ای برای آشنایی با علم حصولی و جایگاه عقل و رابطهٔ منطق با ادراکات عقلی بود، مصنف در تعریف آن می‌فرماید:

علم حصولی عبارت است از «حضور صورت شیئی معلوم، نزد عقل»^۱. برای هرچه بیشتر روشن شدن این تعریف دو مثال ذکر می‌کنیم:

مثال اول: اگر شما به رنگ خاصی نگاه کنید، پس از آن که نگاه خود را از آن بر می‌دارید و یا چشمانتان را ببندید، تصویری از رنگ خارجی در ذهنتان نقش می‌بندد و وقتی به ذهن خود رجوع می‌کنید گویی آن را در مقابل چشمانتان می‌بینید (چون ذهن شما عکس و فیلمی از آن تهیه کرده و در خود ذخیره کرده است). به این صورت ذهنی علم حصولی گفته می‌شود؛ یعنی حصول صورت معلوم نزد عالم.

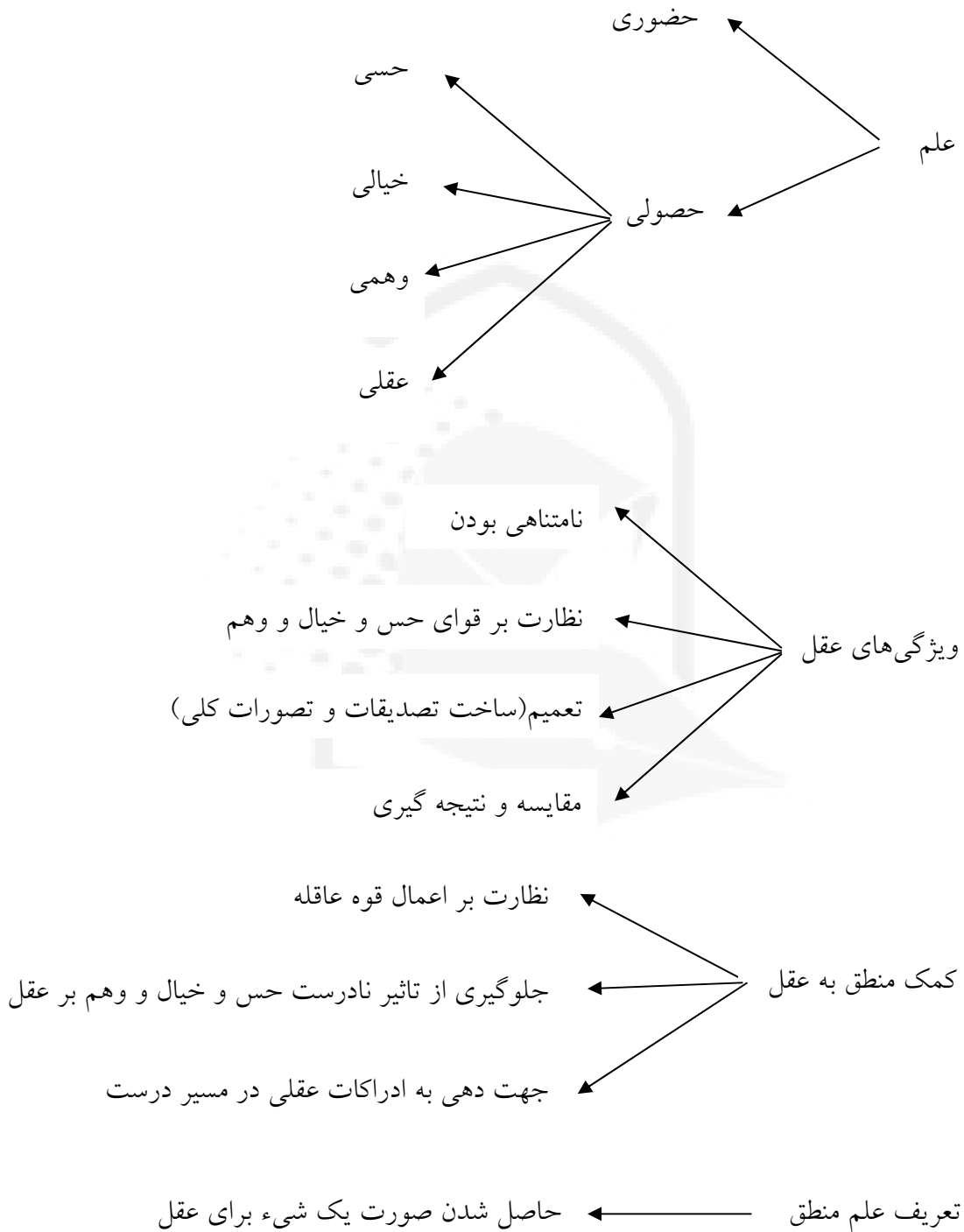
مثال دوم: اگر به صدای خاصی مانند تیک‌تیک یا زنگ ساعت گوش فرادهید، و پس از خاموش شدن صدا به ذهن خود مراجعه کنید می‌بینید که تصویر روشنی از آن صدا در ذهن دارید که گویا هم‌اکنون آن صدا را می‌شنوید، به این تصویر ذهنی که از صدای خارجی برداشته شده و در ذهن قرار دارد، علم گفته می‌شود، دربارهٔ مزه‌ها و بوها و حس لامسه نیز مسأله به همین صورت است، و چه بسا ممکن است شخصی ده سال پیش مزهٔ شیرینی را چشیده باشد ولی صورت آن همواره در ذهن وی بوده و هر لحظه قابل احضار و تداعی باشد، و یا گرما و سرمای سختی را سالها پیش احساس کرده و در خاطرش نقش بسته باشد؛ در تمام این موارد به صورت‌ها و عکس‌هایی که در ذهن انسان جای دارد و ذهن مانند آینه‌ای آنها را در خود منعکس می‌کند، علم حصولی می‌گویند.^۲



^۱ ظاهر این تعریف با مطالب سابق سازگار نیست چون لفظ «صورت» در این تعریف، شامل ادراکات قوه وهم و عقل نمی‌شود؛ چون مدرکات عقل و وهم از قبیل معانی بودند نه صور.

^۲ مطالب این قسمت (شرح درس) به طور عمده از این منبع استفاده شده است: محمدی، علی؛ شرح منطق مظفر؛ ج ۱ ص ۱۹ تا ۲۹.

نمودار بندی



ترجمه ۱

مقدمه

العلم

علم^۲

تمهید

مقدمه

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ مَفْطُورًا عَلَى التَّفْكِيرِ، مُسْتَعِدًّا لِتَحْصِيلِ الْمَعَارِفِ بِمَا أُعْطِيَ مِنْ قُوَّةٍ عَاقِلَةٍ مَفْكُورَةٍ يَمْتَازُ بِهَا عَنِ الْعِجْمَاوَاتِ^۳.

خداوند متعال سرشت آدمی را بر تفکر و اندیشه نهاده است، و بواسطه قوه تعقل و تفکری که به وی عطا کرده است، استعداد دستیابی به علوم و معارف را در وی قرار داده است. و انسان توسط همین قوه است که از چارپایان امتیاز می یابد.

و لا بأس ببيان موطن هذا الامتياز من أقسام العلم الذي نبحت عنه، مقدّمة لتعريف العلم ولبیان علاقة المنطق به، فنقول:

به عنوان مقدمه ای برای تعریف علم، و برای بیان علاقه و بستگی منطق به آن، مناسب است اشاره ای داشته باشیم به اقسام علم و این که در کدام مرحله انسان از دیگر حیوانات جدا می شود.

اقسام علم حصولی

علم حصولی چهار مرحله دارد و به تعبیری، چهارم قسم است:

۱. علم حسی

۱. إذا ولد الإنسان، يولد وهو خالی النفس من كل فكرة و علم فعلی، سوی هذا الاستعداد الفطری. انسان در آغاز ولادت از هرگونه اندیشه و علم بالفعلی خالی است، و تنها همان استعداد فطری برای تحصیل علوم و معارف را به همراه دارد.

^۱ در تدوین ترجمه این درس از این منبع استفاده زیادی شده است: مظفر، محمد رضا؛ منطق همراه با متن عربی؛ ج ۱، ص ۲۱ - ۲۶

^۲ آن چه در این قسمت بحث می شود، علم حصولی است نه حضوری. برای مطالعه بیشتر در مورد علم حضوری و تفاوت آن با علم حصولی، ر.ک: دانش افزایی، عنوان ۲.

^۳ العجموات: جمع العجماء، به معنی دابة یا بهیمة. (فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۱، ص ۲۳۷)



فإذا نشأ وأصبح ينظر و يسمع و يذوق و يشمّ و يلمس، نراه يحسّ بما حوله من الأشياء ويتأثر بها التأثر المناسب، فتتفعل نفسه بها،

اما هنگامی که رشد می‌کند و می‌بیند، می‌شنود، می‌چشد، می‌بوید و لمس می‌کند (و خلاصه هنگامی که حواس پنجگانه‌اش به کار می‌افتد، و توسط آنها با جهان بیرون ارتباط برقرار می‌کند) اشیاء پیرامون خود را احساس می‌کند، و به گونه‌ای مناسب از آنها متأثر گشته، و منفعل می‌شود.

فنعرف أنّ نفسه التي كانت خالية، أصبحت مشغولة بحالة جديدة نسميها العلم؛ و هي: العلم الحسيّ الذي هو ليس إلاّ حسّ النفس بالأشياء التي تنالها الحواس مثل الباصرة، السامعة، الشامة، الذائقة، اللامسة. وهذا أوّل درجات العلم. از اینجا می‌فهمیم که نفس آن نوزاد که ابتدا [همچون لوح سفیدی از هرگونه نقشی] تهی بود، حالت تازه‌ای به خود می‌گیرد، که آن را «علم» می‌نامیم. این علم همان «علم حسی» است، که در واقع عبارت است از احساس کردن چیزهایی که حواس پنجگانه (یعنی بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و لامسه) بدان نایل می‌گردد. و این نخستین درجه و مرحله علم است.

۲. علم خیالی

ب. ثمّ تترقى مدارك الطفل فيتصرف ذهنه في صور المحسوسات المحفوظة عنده، فينسب بعضها إلى بعض، ويؤلف بعضها من بعض؛ تأليفاً قد لا يكون له وجود في الخارج، كتأليفه لصور الأشياء التي يسمع بها ولا يراها، فيتخيل البلدة التي لم يرها، مؤلفة من الصور الذهنية المعروفة عنده من مشاهداته للبلدان.

سپس قوای ادراکی کودک رشد می‌کند، و ذهن او در صورت محسوساتی که نزدش محفوظ مانده تصرف می‌کند؛ بدین صورت که برخی را به برخی دیگر نسبت می‌دهد-مانند اینکه می‌گوید: این خط طولانی‌تر از آن خط است، و این نور روشن‌تر از آن نور است- و نیز آنها را با هم ترکیب می‌کند، و از ترکیب صورت محسوسات، گاهی به صورتهایی دست می‌یابد که وجود خارجی ندارند؛ همانگونه که گاهی چیزی را که [وصف آن را] شنیده ولی خود آن را ندیده است، نزد خود تصویر می‌کند؛ مثلاً شهری را که ندیده است، در خیال خودش مجسم می‌کند، و از ترکیب صورتهای ذهنی که با مشاهده شهرهای دیگر بدست آورده است، صورتی برای آن در خیال خود می‌سازد.

وهذا هو: (العلم الخيالي) يحصل عليه الإنسان بقوة «الخيال»، وقد يشار فيه بعض الحيوانات.

این نوع علم را «علم خیالی»^۱ می‌نامند، که انسان بوسیله «قوة خیال» بدان دست می‌یابد، و برخی از حیوانات نیز با او در این علم مشارکت دارند.

^۱ به نظر می‌رسد در کلام مؤلف (ره) میان مرحله خیال و مرحله تخیل و نیز میان اصطلاح قوة خیال و قوة متخیله یا متصرفه خلطی صورت گرفته است. توضیح اینکه خیال نزد حکیمان عبارت است از حفظ صورتی که با حس ادراک شده است و تخیل عبارت است از تصرف در صورتی که با حس ادراک شده و ترتیب و آمیختن آنها با یکدیگر. سخن مؤلف در اینجا با مرحله تخیل سازگار است نه خیال. (مظفر، محمد رضا؛ المنطق؛ ترجمه شیروانی، علی؛ ص ۲۸)

۳. علم وهمی

ج. ثم يتوسّع فی إدراکه إلى أكثر من المحسوسات، فيدرك المعانی الجزئية التي لا مادة لها ولا مقدار؛ مثل: حب أبويه له و عداوة مبغضيه، و خوف الخائف، و حزن الثاكل^۱، و فرح المستبشر...
 پس از آن، علوم و ادراکات کودک توسعه می‌یابد و قلمرو آن، امور غیر محسوس را نیز شامل می‌شود. در این مرحله کودک معانی جزئی‌های را که نه ماده دارد و نه مقدار، ادراک می‌کند؛ مانند دوستی والدینش، دشمنی دشمنانش، ترس انسان هراسناک^۲ اندوه مادر داغ‌دیده، و شادمانی انسان مسرور.
 و هذا هو: العلم الوهمی يحصل علیه الإنسان کغيره من الحيوانات بقوة «الوهم». و هي (هذه القوة) موضع افتراق الإنسان عن الحيوان.
 این علم و آگاهی را «علم وهمی»^۳ می‌نامند، که انسان مانند دیگر حیوانات، بواسطه «قوة واهمه» آن را بدست می‌آورد. این قوه جایگاه جدایی انسان از حیوان است.

۴. علم عقلی

د. ثم يذهب (أى الإنسان) فی طريقه وحده متميزاً عن الحيوان بقوة العقل والفكر التي لاحد لها و لا نهاية،
 آنگاه انسان، به تنهایی و درحالی که از حیوان متمایز گشته است، به کمک قوه عقل و اندیشه که حد و مرزی نمی‌شناسد، به راه خویش ادامه می‌دهد؛
 فيدبر بها دفعة مدركاته الحسية والخيالية والوهمية، ويميز الصحيح منها عن الفاسد، و ينتزع المعانی الكلية من الجزئيات التي أدركها فيتعلّمها،
 و توسط آن قوه تمام مدرکات خویش را، اعم از علوم حسی، خیالی و وهمی، بررسی می‌کند؛ ادراکات درست را از آنچه نادرست است جدا می‌سازد؛ و معانی کلی را از جزئیاتی که ادراک نموده است، انتزاع کرده و آنها را تعقل می‌کند.
 و يقیس بعضها على بعض، و ينتقل من معلوم إلى آخر، ويستنتج و يحكم، و يتصرف ما شاءت له قدرته العقلية والفكرية.
 و نیز ادراکات خود را با یکدیگر می‌سنجد، و از معلومی به معلوم دیگر منتقل می‌شود، استنتاج و حکم می‌کند، و هر اندازه قدرت عقل و اندیشه‌اش بخواهد در آنها تصرف می‌کند.
 وهذا العلم الذي يحصل للإنسان بهذه القوة هو العلم الأكمل الذي كان به الإنسان إنساناً.
 و این علمی که بوسیله قوه عقل و اندیشه برای آدمی حاصل می‌شود، همان کامل‌ترین دانش است که انسان بودن انسان بسته به آن می‌باشد.
 و لأجل نموّه وتكامله وضعت العلوم وألّت الفنون و به تفاوتت الطبقات واختلفت الناس.

^۱ التاكل: اسم فاعل از «تكل»: کسی که چیز باارزشی را از دست داده و در فراق او عزادار است.

^۲ مقصود از درک انسان هراسناک، وجود خوف در وی نیست؛ چرا که در این صورت، علم او علم حضوری خواهد بود. بلکه مقصود درک کردن مفهوم ترس است درحالی که به یک انسان هراسناک خاصی اضافه شده است، اعم از آنکه آن انسان خود او باشد، یا شخص دیگری؛ تا یک مفهوم مضاف به جزئی بوده، و علم وهمی به‌شمار آید.

^۳ ر.ک: دانش‌نامه.

و در واقع برای رشد و تکامل همین دانش است که رشته‌های مختلف علوم و فنون وضع و تأسیس شده است. و همین دانش است که طبقات مردم را گوناگون کرده، و مردم را در سطوح مختلف قرار داده است. و علم المنطق وضع من بین العلوم، لأجل تنظیم تصرفات هذه القوة خوفاً من تأثير الوهم و الخيال عليها و من ذهابها فی غیر الصراط المستقیم لها.

و در میان همه علوم، علم منطق تنها علمی است که برای نظام بخشیدن به تصرفات این قوه تدوین شده است، تا مبدا قوه وهم و یا خیال در آن تأثیر گذارد، و از راه راست و صراط مستقیم منحرف گردد.

تعریف علم

تعریف العلم

إن الإدراك أو العلم إنما هو انطباع صور الأشياء في نفسك، و لا فرق بين مدرکاتک فی جميع مراتبها، كما تنطبع صور الأشياء فی المرآة. و لذلك عرفوا العلم بأنه: «حضور صورة الشيء عند الذهن».

تعریف علم

ادراک و یا علم عبارت است از «نقش بستن صورت‌های اشیاء در نفس انسان» و از این جهت فرقی میان علوم و ادراکات انسان در مراتب مختلف آن وجود ندارد. همان گونه که صورت‌های اشیاء در آینه نقش می‌بندد^۱ و از این رو در تعریف علم آورده‌اند: «العلم حضور صورة الشيء عند العقل»

^۱ البته این بر اساس برداشت عرف و فهم ایشان است؛ وگرنه در حقیقت صورتی در آینه نیست، بلکه فقط در ذهن بیننده است.

چکیده

۱. علم از واژه‌های بسیار روشن است و نیازی به تعریف ندارد چون همه چیز را با علم می‌شناسیم ولی منطق دانان برای فهم بهتر، آن را تعریف می‌کنند.
۲. علم حصولی چهار مرحله دارد: حسی، خیالی، وهمی و عقلی.
۳. علم حسی عبارت است از علمی که انسان هنگام مشاهده مستقیم اشیاء کسب می‌کند.
۴. علم خیالی علمی است که قوه خیال یا متخیله با تصرف در معلومات حسی انجام می‌دهد.
۵. علم وهمی، علم به معانی جزئیة ای است که انسان یا حیوان در شرایط خاص درک می‌کند؛ مانند علم فرزند نسبت به محبت والدین به وی.
۶. علم حسی، خیالی و وهمی بین انسان و حیوان مشترک است و بعد از این، انسان از حیوان جدا می‌شود.
۷. علم عقلی علم به کلیات است. این کلیات به وسیله قوه عقل درک می‌شود و مخصوص انسان است.
۸. عقل که مرز بین انسان و سایر حیوانات است، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد مثل: تجرید، تعمیم، استنتاج، مقایسه، وسعت استعداد و نظارت بر قوای ادراکی دیگر.
۹. علم منطق برای جهت دادن ادراکات قوه عقل و جلوگیری از انحراف و خطا کردن آن شکل گرفته است.
۱۰. علم عبارت است از «حضور صورت شیء نزد عقل»



آزمون





دانش افزایی

۱. علم حضوری و حصولی

علم در تقسیمی دو قسم می‌شود:

۱. علم حصولی

۲. علم حضوری

علم حصولی عبارت است از: حصول صورت معلوم در نزد عالم، یعنی در علم حصولی نفس معلوم، در خارج مستقلاً موجود است اگرچه صدها فرسنگ از پیشگاه عالم فاصله داشته باشد، و تنها صورتی از آن معلوم خارجی در ذهن عالم حاضر و حاصل است.

مثلاً ما به موجود عجیب و غریبی که در دورترین نقاط عالم و در جنگلهای آمازون زندگی می‌کند، از راه دیدن یا شنیدن علم پیدا می‌کنیم. و تصویری روشن یا تاریک از آن در محیط ذهن داریم، ولی خود آن معلوم از حضور ما غایب است، و گرنه ذهن انسان گنجایش و توان آن را ندارد که همهٔ معلومات به وجود عینی در ذهن گردآوری شوند. هم یخ‌های قطب شمال و جنوب، و هم آتش کده‌های جهان، و هم درختان سر به فلک کشیده جنگل‌ها، و هم کوه‌های بزرگ دنیا و...

علم حضوری عبارت است از: حضور نفس معلوم با وجود خارجی‌اش نزد عالم، مانند علم ما انسان‌ها به خودمان، که هرکس خودش به خویشتن خویش، و به «من» خود، آگاه است. وقتی انسان می‌گوید: کتاب من، خانه من، این «من» در نزد وی حضور دارد. اینجا وادی اتحاد عالم و معلوم است، نفس ناطقه هم خودش عالم است، و هم خود او معلوم است.

هم‌چنین مانند علم ما به حالات و صفات نفسانیة خودمان، از قبیل گرسنگی، تشنگی، خوف، کرم، شجاعت و چیزهای دیگر که اینها را بالوجدان می‌یابیم نه اینکه صورتی از جوع یا عطش در ذهن ما مجسم شود.

نیز مانند علم ما به صور نفسانیة خودمان، که نفس صورت ذهنیه در محیط ذهن ما حضور دارد، نه اینکه توسط صورت دیگری به آن صورت عالم شویم. آری به اشیاء خارجیة توسط عکس‌برداری ذهن و نقش بستن صور آنها در صفحهٔ ذهن آگاه می‌شویم، ولی صور ذهنیه، خود در نفس ناطقه و ذهن حضور دارند و گرنه تسلسل محال پیش می‌آید.

نیز مانند علم ذات اقدس الهی به ذات خودش و علم خداوند به صفات و کمالات ذاتیه‌اش که به علم حضوری است. یعنی خود آن ذات مقدس و صفاتش (که عین ذات او است) در محضر خودش حاضر است و از خود غایب نیست. آنجا عالم اتحاد عاقل و معقول است. هم‌چنین علم خداوند به مخلوقاتش به علم حضوری است. نفس وجودات خارجیة اشیاء، علم فعلی حق تعالی می‌باشند و جهان محضر خدا است.





در منطق، بحث از علم حضوری، موردنظر نیست و در جای خود (معرفت شناسی) بحث می‌شود.^۱

۲. فرق بین علم حضوری و حصولی

علم حصولی و حضوری با یکدیگر سه فرق دارند:

۱. علم حصولی عبارت شد از: حصول یا حضور صورت معلوم در پیشگاه عالم، ولی علم حضوری عبارت است از حضور نفس معلوم بوجوده خارجی در نزد عالم.
۲. وجودات علمیه (یا صور ذهنیه) معلوم به علم حصولی، غیر از وجودات عینی (یعنی وجودات خارجی) آنها است، ولی معلوم به علم حضوری عین وجود عینی است، یعنی همان وجود خارجی، معلوم انسان و وجود علمی هم هست، نه آنکه معلوم چیزی باشد و وجود عینی آن چیزی دیگر.
۳. علم حصولی به دو قسم تصور و تصدیق، منقسم می‌شود، ولی علم حضوری این اقسام را ندارد. چون تصور عبارت است از: حصول صورت شیئی بدون نسبت تامه خبریه، و تصدیق حصول صورت موضوع و محمول با تصدیق و حکم است، و هیچکدام در علم حضوری مطرح نیست.^۲

۳. تعاریف مختلف از علم

برخی علم منطق را بی نیاز از تعریف می‌دانند. به عقیده آنان «شناخت، از مفاهیم بدیهی و غیر قابل تعریف است. دلیل این که شناخت قابل تعریف نیست این است که گفته‌اند: ما همه چیز را به علم می‌شناسیم، اگر بخواهیم علم را به علم تعریف کنیم این تعریف، دور مصرح خواهد بود، و اگر بخواهیم به غیر علم بشناسیم لازم است اول آن غیر علم را توسط علم بشناسیم آنگاه علم را به وسیله آن بشناسیم چنین تعریفی نیز به مثابه همان دور مصرح است. پس آنچه در تعریف شناخت و یا علم گفته می‌شود تعریف حقیقی نبوده بلکه تعریف تنبیهی است»^۳

در مقابل، عموم منطق‌دانان، علم را این گونه تعریف کرده اند:

العلم: هو الصورة الحاصلة من الشئ عند العقل^۴

این تعریف تنها شامل علوم حصولی شده و علم حضوری را دربر نمی‌گیرد.

تعریف دقیق‌تر علم آن است که فلاسفه می‌گویند: العلم حصول امر مجرد من المادة لامر مجرد. و ان شئت قلت: حضور شیء لشیء.^۵

تفاوت این تعریف با تعاریف سابق این است که تعریف اخیر، علم را حضوری می‌داند و علوم حصولی را به حضوری برمی‌گرداند؛ ولی تعریف منطقیین، علم را حصولی می‌شمرد و شامل علم حضوری نمی‌شود.

^۱ محمدی، علی؛ شرح منطق مظفر؛ ص ۱۹-۲۰.

^۲ محمدی، علی؛ شرح منطق مظفر؛ ص ۲۰

^۳ جوادی آملی، عبدالله؛ معرفت شناسی دینی (تفسیر موضوعی قرآن، ج ۱۳)؛ ص ۸۷

^۴ حاشیه ملاعبدالله، ص ۱۴

^۵ طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ نه‌ایه الحکمه، ص ۲۹۷



۴. معانی اصطلاحی علم

واژه علم از جمله واژه‌هایی است که کاربردهای گوناگون و اشتباه‌انگیز دارد. مفهوم لغوی این کلمه و معادل‌هایش در زبانهای دیگر مانند دانش و دانستن در زبان فارسی روشن و بی نیاز از توضیح است ولی علم معانی اصطلاحی مختلفی دارد که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱- اعتقاد یقینی مطابق با واقع در برابر جهل بسیط و مرکب هر چند در قضیه واحدی باشد.

۲- مجموعه قضایایی که مناسبتی بین آنها در نظر گرفته شده هر چند قضایای شخصی و خاص باشد؛ و به این معنی است که علم تاریخ، دانستن حوادث خاص تاریخی و علم جغرافیا دانستن احوال خاص مناطق مختلف کره زمین و علم رجال و بیوگرافی شخصیتها هم علم نامیده می‌شود.

۳- مجموعه قضایای کلی که محور خاصی برای آنها لحاظ شده و هر کدام از آنها قابل صدق و انطباق بر موارد و مصادیق متعدد می‌باشد هر چند قضایای اعتباری و قراردادی باشد و به این معنی است که علوم غیر حقیقی و قراردادی مانند لغت و دستور زبان هم علم خوانده می‌شود ولی قضایای شخصی و خاص مانند قضایای تاریخی و نظیر آن، علم به‌شمار نمی‌رود.

۴- مجموعه قضایایی کلی حقیقی غیر قراردادی که دارای محور خاصی باشد این اصطلاح همه علوم نظری و عملی و از جمله الهیات و ما بعد الطبیعه را در بر می‌گیرد ولی شامل قضایای شخصی و اعتباری نمی‌شود.

۵- مجموعه قضایای حقیقی که از راه تجربه حسی قابل اثبات باشد و این همان اصطلاحی است که پوزیتویست‌ها به کار می‌برند و بر اساس آن علوم و معارف غیر تجربی را علم نمی‌شمارند.

منحصر کردن واژه علم به علوم تجربی تا آنجا که مربوط به نام‌گذاری و جعل اصطلاح باشد جای بحث و مناقشه ندارد ولی جعل این اصطلاح از طرف پوزیتویست‌ها مبتنی بر دیدگاه خاص ایشان است که دایره معرفت‌یقینی و شناخت واقعی انسان را محدود به امور حسی و تجربی می‌پندارند و اندیشیدن در ماوراء آنها را لغو و بی حاصل قلمداد می‌کنند ولی متاسفانه این اصطلاح در سطح جهان رواج یافته و بر طبق آن، علم در مقابل فلسفه قرار گرفته است.^۱

۵. علم قبل از تولد

از روزگار قدیم میان فلاسفه الهی بحثی بوده که آیا انسان هنگام تولد و پای نهادن در این دنیا، معلومات و اطلاعاتی همراه خود می‌آورد؟ یا با ذهن خالی و لوح سفید وارد این دنیا می‌شود؟

افلاطون و پیروان او معتقد بودند روح و نفس ناطقه پیش از آفرینش بدن و تعلق روح به آن در عالم دیگری به نام عالم مثل موجود بوده و در آن عالم، از همه حقایق آگاه بوده، ولی هنگامی که از آن عالم تنزل کرده و به این تن خاکی تعلق گرفته، تمامی آنها را فراموش کرده، گویا بدن همچون پرده ضخیمی جلوی دید روح را گرفته است. وقتی

^۱ مصباح یزدی، محمد تقی؛ آموزش فلسفه؛ ج ۱ ص ۶۳



انسان بزرگ شده به مدرسه می‌رود و کسب معلومات می‌کند، در حقیقت همه اینها تذکر و یادآوری گذشته‌هاست و مطلب جدیدی نیست. بدین جهت افلاطون را طرفدار نظریه استذکاری (یادآوری) می‌دانند.

در برابر این نظریه، ارسطو و پیروانش برآنند که روح، پیش از بدن وجود نداشته؛ بلکه هم‌زمان با آفرینش بدن آفریده می‌شود و در حدوث و بقاء، روحانی و غیر جسمانی است. یعنی از اول مجرد آفریده شده و به بدن تعلق می‌گیرد. بدن، مرکب روح و ابزار کار او است که توسط این ابزار در این عالم به کسب کمالات و معلومات می‌پردازد و از راه چشم و گوش و عقل به حقایق نایل می‌شود. فلاسفه اسلامی بیشتر طرفدار این نظریه هستند و از نظر اسلام همین رأی قابل تأیید است: **وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**^۱؛ روزی که از مادر زاده شدید، هیچ نمی‌دانستید آنگاه از صفر شروع کردید و خداوند متعال ابزار شناخت در اختیار شما گذاشت، از قبیل چشم و گوش برای شناخت محسوسات و عقل برای شناخت قوانین کلیه و جهان شمول، و اینها ابزار شناخت شما از حقایق است باشد که شکر نعمت بگذارید.^۲

۶. مراتب ادراک

آنچه مصنف در متن کتاب در مورد مراتب ادراک آورده، بر خلاف نظر مشهور است. قدما و همچنین متأخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل شده‌اند مرتبه حس مرتبه خیال و مرتبه تعقل.

۱. مرتبه حس

عبارت است از آن صورت‌هایی از اشیاء که در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن با خارج با به‌کار افتادن یکی از حواس پنجگانه یا بیشتر در ذهن منعکس می‌شود مثلاً وقتی که انسان چشمها را باز نموده و منظره‌ای را که در برابرش موجود است تماشا می‌کند تصویری از آن منظره در ذهنش پیدا می‌شود و آن تصویر همان حالت خاصی است که انسان حضوراً و وجداناً در خود مشاهده می‌کند و آنرا دیدن می‌نامیم یا آنکه در حالی که کسی صحبت می‌کند و صدای وی به گوشش می‌رسد حالت دیگری را در خود مشاهده می‌نماید که آنرا شنیدن می‌نامیم و....

۲. مرتبه خیال

ادراک حسی پس از آنکه از بین رفت اثری از خود در ذهن باقی می‌گذارد و یا به تعبیر قدما پس از پیدایش صورت حسی در حاسه صورت دیگری در قوه دیگری که آنرا خیال یا حافظه می‌نامیم پیدا می‌شود و پس از آنکه صورت حسی محو شد آن صورت خیالی باقی می‌ماند و هر وقت انسان بخواهد آن صورت را احضار می‌نماید و به اصطلاح به این وسیله آن شیء خارجی را تصور می‌کند.

^۱ نحل: ۷۸.

^۲ محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ص ۲۱



۳. مرتبه تعقل

ادراک خیالی چنانکه دانستیم جزئی است؛ یعنی بر بیش از یک فرد قابل انطباق نیست لکن ذهن انسان پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است یک معنای کلی بسازد که قابل انطباق بر افراد زیادی باشد به این ترتیب، پس از آنکه چند فرد را ادراک نمود، علاوه بر صفات اختصاصی هر یک از افراد به پاره‌ای از صفات مشترک نائل می‌شود؛ یعنی یک معنی را که در یک فرد دیده دو مرتبه متوجه می‌شود که عین همین معنی در فرد دوم نیز هست و هم‌چنین در سوم و چهارم و... این مکرر دیدن یک معنی در افراد مختلف ذهن را مستعد می‌کند که از همان معنی یک صورت کلی بسازد که بر افراد نامحدودی قابل انطباق باشد این نحوه از تصور را تعقل یا تصور کلی می‌نامند.

این سه نحوه ادراک بالوجدان برای انسان وجود دارد و هر کس با علم حضوری آنها را در خود می‌یابد.^۱

۷. نقش عقل در شناخت

قوه حس و خیال، صرفاً منفعل و اثرپذیر از خارج هستند، یعنی تنها صورت را از خارج گرفته و ضبط می‌کنند و هیچ گونه عملیاتی روی آن انجام نمی‌دهند. انجام انواع تصرفات کار قوه عقل است بنابراین برای شناخت، علاوه بر حواس، انسان نیاز به عقل نیز دارد. برخی از کارهای عقل عبارتند از:

الف) تجزیه و تحلیل

انسان برای شناختن، به نوعی تجزیه و تحلیل و گاهی به انواع تجزیه و تحلیل نیاز دارد. تجزیه و تحلیل، کار عقل است. تجزیه و تحلیل‌های عقلی، دسته‌بندی کردن اشیاء در مقوله‌های مختلف است. این کار به اصطلاح با تجزیه صورت می‌گیرد؛ و هم‌چنین است ترکیب کردن به شکل خاصی، که منطق عهده‌دار کارهای تحلیلی و کارهای ترکیبی است؛ مثلاً اگر ما فی‌الجمله با مسایل علمی آشنایی داشته باشیم، به ما این‌طور می‌گویند که فلان چیز از مقوله کمیت است، فلان چیز از مقوله کیفیت است، در اینجا تغییر کمی تبدیل به تغییر کیفی شده است، و از این نوع حرفها. این کمیت و کیفیت و امثال اینها یعنی چه؟ ما اشیاء را در مقوله‌های مختلف دسته‌بندی کرده‌ایم؛ مثلاً فاصله‌ها را بر حسب متر، وزن‌ها را بر حسب کیلوگرم و مساحت‌ها را بر حسب مترمربع تعیین می‌کنیم و اینها را «کمیت» می‌گوییم. صدها هزار اشیاء را داخل در مقوله کمیت می‌کنیم. هم‌چنین صدها هزار اشیاء دیگر را در مقوله کیفیت دسته‌بندی می‌کنیم. صدها هزار اشیاء دیگر را در مقوله اضافه (یا مقوله نسبتها) داخل می‌کنیم و می‌گوییم نه کمیت است نه کیفیت. صدها هزار شیء دیگر را می‌گوییم نه کمیت است نه کیفیت و نه اضافه، جوهر است، و یا به تعبیر غلط بعضی افراد، ذات است. اینها دسته‌بندی‌هاست. انسان تا اشیاء را دسته‌بندی نکند نمی‌تواند آنها را بشناسد. هیچ مکتبی نیست که قائل به مقولات اشیاء و قائل به دسته‌بندی کردن اشیاء برای شناسایی نباشد. البته گاهی درباره تعداد مقوله‌ها و دسته‌ها اختلاف نظر است، یکی می‌گوید ده‌تاست، دیگری می‌گوید پنج‌تاست، ارسطو برای خودش مقولاتی دارد، شیخ اشراق برای خودش مقولاتی دارد، کانت برای خودش مقولاتی دارد، هگل همین‌طور، و دیگران. ولی آنچه مسلم است این

^۱ مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، ج ۶، ص ۱۱۲





است که مقولات برای شناخت، یک امر ضروری است. اگر اشیاء مقوله مقوله نشوند، برای ما قابل شناخت نیستند. این مقوله مقوله شدن، یک کار عقلانی و فکری و یک تجزیه و تحلیل عقلی است.

ب) تعمیم

همچنین اشیاء را به صورت جزئی احساس می‌کنیم، بعد به آنها تعمیم و کلیت می‌دهیم. «تعمیم» یک عمل عقلی است، کار عقل است، کار حس نیست.

ج) تجرید

یکی از کارهای فوق العاده ذهن انسان عمل «تجرید» است. تجرید یعنی چه؟ تجرید غیر از تجزیه است. «تجرید می‌کنیم» یعنی ذهن ما دو امری را که در عالم عین یکی هستند، هرگز جدا نمی‌شوند و امکان جدا شدن ندارند، از یکدیگر جدا می‌کند، تجرید و مجرد می‌کند. مثلاً شما هرگز عدد مجرد در خارج ندارید. شما در عالم عین یک پنج تا ندارید که فقط پنج تا باشد، نه پنج تا گردو باشد، نه پنج تا درخت باشد و نه پنج تا چیز دیگر باشد. نمی‌شود در عالم عین «پنج تا» وجود داشته باشد بدون اینکه «پنج چیز» باشد. اگر پنج تایی باشد، اشیائی هستند که پنج تا هستند، مثلاً انگشتی وجود دارد که می‌گوییم پنج تا انگشت؛ ولی ذهن در عالم خودش، در عالم حساب و اعداد، آنجا که می‌گوید « $5 \times 5 = 25$ » هیچ ضرورتی ندارد که اول مثلاً گردو را در نظر بگیرد، بعد بگوید پنج تا پنج گردو مساوی است با بیست و پنج گردو؛ بلکه می‌گوید پنج پنج تا می‌شود بیست و پنج تا؛ یعنی ذهن تجرید می‌کند و چون تجرید می‌کند قادر بر تفکر و قادر بر شناسایی است. اگر ذهن قدرت تجرید نمی‌داشت نمی‌توانست تفکر کند.

این است که برای شناسایی، ابزار حس شرط لازم است ولی شرط کافی نیست، یک نیرو و قوه دیگری هم هست؛ به نام قوه فکر، قوه تفکر، قوه اندیشه، قوه عاقله؛ یعنی همان قوه‌ای که تجرید می‌کند و تعمیم می‌دهد و تجزیه و ترکیب می‌کند. ما به آن «قوه عاقله» می‌گوییم.

بنابراین حس یکی از ابزارهاست، آن قوه دیگری که اسمش عقل، اندیشه، فکر، فاکره است، ابزار دیگری است؛ این هر دو برای شناختن ضرورت دارد و ما از اینها بی‌نیاز نیستیم.^۱

۸. تفاوت خیال و متخیله

به نظر می‌رسد مؤلف (ره) خیال را با متخیله خلط کرده است. آنچه در عبارت ایشان آمده است، در واقع کار قوه متخیله است، که به آن متصرفه نیز می‌گویند. و علم خیالی در واقع صورت‌های محسوسی است که پس از زمان اتصال با محسوس خارجی، در نفس باقی می‌ماند.^۲

^۱ مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۳ ص ۳۵۷ - ۳۵۹

^۲ مظفر؛ محمدرضا، منطق، ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ ج ۱، ص ۲۹، پاورقی ۱ از غلامرضا فیاضی / نیز ر.ک: شفا / اسرار الحکم



ملاصدرا (ره) در تعریف قوه خیال می‌فرماید: «قوة الخيال و يقال لها المصوره هي قوة يحفظ بها الصورة الموجودة في الباطن.»^۱ و در تعریف قوه متخیله می‌فرماید: «اما المتخيلة فتسمى مفكرة ايضا باعتبار استعمال الناطقة اياها في ترتيب الفكر و مقدماته... فان لنا ان نركب الصور المحسوسة بعضها ببعض، و نصلها بعضها عن بعض لا على النحو الذي شاهدناه من الخارج...»^۲ صدر المتألهين (ره) در بیان فرق بین حس مشترک و قوه خیال بگونه‌ای سخن می‌گوید که گویا برای خیال علاوه بر حفظ، ادراک نیز قائل است. و حکیم سبزواری (ره) نیز در این زمینه می‌فرماید: «و الحاصل ان الادراك الذي هو حال غير الادراك الذي هو ملكة، و الاول يتم بالحس المشترك و الثاني بالخيال.»^۳ خلاصه این که گویا مرحوم مظفر (ره) هم نظر به حفظ صور داشته و هم نظر به تصرف در صور؛ و لذا هم از تعبیر «تخیل» استفاده کرده است و هم از تعبیر «خیال».^۴

۹. معانی وهم

وهم معانی اصطلاحی متعددی دارد. در این کتاب «وهم» در یکجا در مقابل گمان به کار رفته است و در جای دیگر^۵ به معنای چیزی که در برابر عقل مقاومت می‌کند و امور معقول را به شکل محسوس برای انسان نمایش می‌دهد. مثلا خدا را مانند امور مادی مکانی و زمانی می‌نمایاند و یا مرده را به صورت موجودی هول‌ناک و ترس‌آور جلوه می‌دهد؛ درحالی که عقل به وضوح درک می‌کند که خدا زمان و مکان ندارد، و مرده بی‌حرکت است و ترس از آن وجهی ندارد. معنای سوم وهم، همین قوه‌ای است که درک معانی جزئی در غیر می‌کند.^۶



^۱ قوه خیال که به آن مصوره هم گفته می‌شود، قوه‌ای است که صور باطنی را نگهداری می‌کند. (صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة؛ ج ۸، ص ۲۱۱)

^۲ اما متخیله، مفکره هم نامیده می‌شود به اعتبار این که قوه ناطقه آن را در فرایند فکر و مقدمات آن به کار می‌گیرد. (الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۲۱۴)

^۳ ادراکی که حال است غیر از ادراکی است که ملکه می‌باشد؛ چراکه اولی با حس مشترک و دومی با قوه خیال کامل می‌شود. (الحکمة المتعالیة؛ ص ۲۱۳)

^۴ مظفر، محمد رضا؛ منطق؛ ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ ج ۱ ص ۲۹؛ پاورقی از محسن غروی‌ان.

^۵ ر.ک: بحث وهمیات در صناعات خمس

^۶ مظفر، محمد رضا؛ المنطق؛ ترجمه شیروانی، علی؛ ص ۳۱ پاورقی ۱.

پژوهش

۲. تحقیق کنید: آیا وهم از مراتب قوای ادراکی است؟
(صدرالمتألهین شیرازی، اسفار اربعه؛ ج ۳، ۳۶۲)
۳. فرق خیال و متخیله را توضیح دهید.
۴. آیا انسان خالی الذهن به دنیا می‌آید؟ دیدگاه‌های مختلف را شرح دهید.
(مطهری، مجموعه آثار، ج ۳ ص ۴۷۴)
۵. تحقیق کنید: کدام قسم از علوم قوه عقل یا «معقولات» موضوع علم منطق است؟
(خوانساری، محمد، منطق صوری، ص ۴۳)
۶. تفاوت شعاع آگاهی و سطح خواسته انسان با حیوان را شرح دهید.
(مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲ ص ۲۲)
۷. رابطه ذهن و آئینه و اختلاف آنها
(هنر فکر، ص ۳۱)
۸. فرق بین علم و عرفان
(هنر فکر، ص ۳۱)



دانش نامه

معرف، حجت، مولی عبدالله، علم منطق، معرف، حجت، تصورات (تصور)، تصدیقات (تصدیق)، مرحوم مظفر، دور، تعریف، علم حصولی، علم حضوری، ادراک، حس، علم حسی، علم خیالی، قوه خیال، معانی جزئی، مجرد، مادی، معانی کلی، قوه واهمه (وهم)، قوه عاقله (عقل)، انتزاع، استقرار، عقل نظری، عقل عملی، ملاصدرا، شهید مطهری، انسان و ایمان (کتاب).



منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی قرآن؛ قم: موسسه اسراء، ۱۳۷۹ هـ ش.
 ۲. خوانساری، محمد؛ منطق صوری؛ تهران: انتشارات آگاه؛ ۱۳۸۴ هـ ش.
 ۳. سبزواری، ملاهادی؛ شرح منظومه؛ تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹ هـ ش.
 ۴. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ هـ ش.
 ۵. صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ الحکمة المتعالیة؛ بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
 ۶. صدر المتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ مجموعة الرسائل التسعة؛ تهران: بی نا، ۱۳۰۲ هـ ق.
 ۷. طباطبائی، سید محمد حسین (علامه طباطبائی)؛ نهاية الحکمة؛ قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۴ هـ ق.
 ۸. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ هـ ق.
 ۹. محمدی، علی؛ شرح منطق مظفر؛ قم: انتشارات الامام الحسن بن علی علیهما السلام، ۱۳۸۶ هـ ش.
 ۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی؛ آموزش فلسفه؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸ هـ ش.
 ۱۱. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ تهران: صدرا، ۱۳۹۰ هـ ش.
 ۱۲. مظفر، محمدرضا؛ منطق همراه با متن عربی؛ ترجمه و اضافات علی شیروانی؛ پاورقی غلامرضا فیاضی و محسن غرویان؛ ج ۲، چ ۲۲؛ قم: دارالعلم، ۱۳۸۷ هـ ش.
 ۱۳. یزدی، عبد الله بن شهاب الدین الحسین؛ الحاشیة علی تهذیب المنطق؛ قم: موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲ هـ ق.
- مظفر، محمد رضا؛ دروس فی علم المنطق؛ چ ۲؛ قم: نشر هاجر، ۱۳۸۵ هـ ش.
- حیدری، سید کمال؛ شرح کتاب المنطق؛ بغداد: موسسه فکری - فرهنگی امام جواد (ع)، ۱۴۳۶ هـ ق.
- حسینی، سیدعلی؛ هنر فکر کردن یا شرح منطق کبری؛ قم: دارالعلم، ۱۳۶۵ هـ ش.
- پایگاه اطلاع رسانی زیست شناسان به نشانی: <http://zistshenasan.ir/>